



جادوی ایر قهرمانی

:: #خواندنی ||| روایتی از قدرت علم ::

داشت ما را تماشا می‌کرد. طوری محو ما شده بود که حس کردم تحت تأثیر کتانی‌های مارک دارم قرار گرفته، یا شاید هم عینک آفتابی میلاد به نظرش باکلاس بود، یا لباس‌های پویان چشمش را گرفته بود. خودش خیلی معمولی بود و انگار موهایش را توی سلمانی نعمت کوتاه کرده بود.

آن قدر معمولی بود که بچه‌ها حتی متوجه حضورش نشدند، ولی من برق چشم‌هایش را دیدم و راستش فکر کرده‌ام با دیدن ما چشم‌هایش برق‌زده. دروغ چرا، چند بار هم طوری شلنگ‌تخته انداختم که کتانی‌هایم را خوب ببیند. فقط یک‌سال گذشت و این من و میلاد و پویان و بقیه بچه‌ها بودیم که دوست داشتیم، او ما را ببیند و به ما توجه کند.

شاید باور نکنید، اما به مرور در این یک سال جذاب شده بود. موهایش همان شکلی بود و مدل لباس هایش هم فرقی نکرده بود، اما هر بار که توی کلاس درباره ادبیات و حتی فلسفه حرف می زد، انگار دور می شد، انگار بالا می رفت و رسیدن به او سخت و سخت تر می شد تا اینکه انتخابش برای شرکت در المپیاد ادبیات ضربه نهایی رازد و دست نیافتنی شد.

فهمیدن رازش خیلی سخت نبود؛ اصلاً رازی در کار نبود. اگر یک سال را به سرعت برق و باد در ذهنم ورق بزنم، چیزها و حرف‌هایی درباره‌اش یادم می‌آید که به خودم می‌گویم باید از همان روز اول می‌فهمیدم یا ما فرق دارد و در عوالم دیگری سیر می‌کند. درباره همه چیز اطلاعات داشت. انگار شبانه‌روز برای او طولانی‌تر بود یا شاید هم واقعاً همیشه درس می‌خواند.

درباره اهمیت علم، خودش بارها حرف زده بود و یکبار هم درباره جلد اول کتاب حدیث کافی برایمان توضیحاتی داده بود. یکی دوبار هم از زندگی آدم‌های بزرگ برایمان کنفرانس داده بود هر چند به نظر من آن قدر کسالت‌بار بود که گوش نکرده بودم، اما آن روز که با اشتیاق درباره دانش کشتیرانی کشورها و عبور از مرزهای آبی برای استعمار کشورهای دیگر حرف می‌زد، توجهم جلب شد.

شاید از همان وقت‌ها بود که به نظر من رسید خیلی می‌داند. تعریف کرد که با همین دانش کشتیرانی انگلیسی‌ها آمدند به خلیج فارس و هند یا فرانسوی‌ها به مدیترانه و شمال آفریقا رفتند و اسپانیایی‌ها توانستند به مردم آمریکای لاتین تسلط پیدا کنند. چیزهایی درباره تسلط غرب و فرهنگ و سبک زندگی آن‌ها در کشورهای دیگر جهان هم می‌گفت، اما راستش چیزی در وجودم لجبازی می‌کرد و اجازه نمی‌داد حرف‌هایش را گوش کنم.

یکبار یادم هست درباره مد و لباس هم اظهارنظر کرده بود که من خیلی شیک دکمه شنوایی مغزم را زدم و خاموشش کردم. کاش گوش کرده بودم لاقل برای اینکه بفهمم کسی با آن سروشکل و لباس چه حرفی درباره مد دارد میزند. برای آدم حسابکردنش درون من جنگی بود. از یکطرف به تلاش و دانشش ایمان آورده بودم، اما از طرف دیگر نمیخواستم کوتاه بیایم تا اینکه قرار شد برود برای شرکت در آزمونهای المپیاد.

همه توی حیات مدرسه جمع شده بودیم و کاظمی مدیر دبیرستان داشت درباره علم حرف می‌زد؛ اینکه علم باعث برتری می‌شود و اسباب احترام و ارزشمندی؛ چیزهایی درباره قدرت علم گفت، حدیث ((الْعِلْمُ سُلْطَانٌ)) * را توضیح داد که باید در مورد آن جست‌وجو کنم و ببینم ماجرایش چیست. راستش آن روز وقتی داشتیم بدرقه‌اش می‌کردیم، دیگر از جنگ درون من خبری نبود. او واقعاً شبیه ابرقهرمان‌ها شده بود.

* ((أَلْعِلْمُ سُلْطَانٌ)) حدیثی است از امام علی علیه السلام که می‌فرمایند: ((دانش، سلطنت و قدرت است.)) آقادر دیدار نخبگان و استعداددهای برتر علمی در توضیح این حدیث می‌گویند: ((علم، قدرت است. از این نظر هم، نگاه به نخبگان اهمّیت پیدا می‌کند. نخبگان می‌توانند علم کشور را پیشرفت بدهند و کشور را به موضع اقتدار و عزّتی برسانند که آسیب‌پذیری‌هایش کاهش پیدا کند.)) ۱۳۹۷/۷/۲۵

